

جلوه‌های نفس در چند داستان شاخص شاهنامه

مصطفی غریب، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول)

mostafa.gharib@birjand.ac.ir

دکتر مرادعلی واعظی، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

ma.vaezi@birjand.ac.ir

چکیده

شاهنامه حکیم فردوسی، شاهکاری است که یکی از رازهای ماندگاری آن، رمزی و نمادین بودن آن است؛ این ویژگی چندان اهمیت داشته که برخی شاهنامه را آبخور عارفان دانسته و معتقدند که عرفان از شاهنامه آغاز شده است. اگر از منظر عرفان و با دیدی عارفانه به شاهنامه بنگریم، خواهیم دید که در سراسر آن، جدال سالک با نفس خویش و کوشش برای رهایی از جسم و دنیا نمود یافته است. در عرفان، هر سالک مبتدی، دچار ضعف‌هایی است و هرچه بیشتر طی طریق می‌کند، کامل‌تر و نیرومندتر خواهد شد. در شاهنامه نیز این طی طریق به خوبی نمایان است؛ در آغاز، سالک مبتدی در لباس جمشید، ظهور می‌یابد و چون هنوز گرفتار تعلقات دنیوی است، نفس اماره بر او مسلط شده و شکست می‌خورد. این جدال با نفس، همچنان ادامه می‌یابد تا دیگر بار سالک در این راه گام برداشته و این بار در لباس رستم، سهراب نفس را شکست می‌دهد؛ پس از شکست نفس اماره، نفس مطمئنه رستم (سیاوش) فرصت ظهور می‌یابد و سالک طریق آن را می‌پرواند. بعد از این مرحله، رستم یک سالک کامل و یک پیر است که می‌تواند دیگر سالکان را راهنمایی کند؛ چنانکه بیژن را از چاه گیتی نجات داده و به عالم مینو راهنمایی می‌کند. در پژوهش حاضر، با بررسی چند داستان شاخص شاهنامه، این سلوک عارفانه و جدال با نفس در شاهنامه نشان داده شده است. ذکر رویدادهایی بدون دلایل عقلی و منطقی و همچنین کنش‌های ناپسند و اهریمنی شخصیت‌هایی چون ضحاک و سهراب، از جمله دلایلی هستند که می‌توان آن‌ها را نماد نفس اماره دانست.

واژگان کلیدی: شاهنامه، عرفان، نفس، رستم، انسان کامل.

۱. مقدمه

شاهنامه حکیم فردوسی از جمله شاهکارها و آثاری است که این ظرفیت و گنجایش را دارد تا از جنبه‌های گوناگونی بررسی شود و با نگاه‌های مختلف و حتی به ظاهر متفاوت، خوانده شود. یکی از این دیدگاه‌ها خوانش و قرائت عرفانی از شاهنامه و داستان‌های شاهنامه است؛ یعنی توجه به پیوندی که فراتر از شاهنامه، در حماسه و عرفان وجود دارد. تعیین هدف حماسه و عرفان، پیوند آن دو را بیشتر آشکار می‌کند؛ هدف و اساس حماسه، تلاش انسان برای رسیدن به تکامل و راه درست زندگی است و این یعنی همان سالک طریقت و انسان کامل در عرفان. شاید بتوان گفت مهم‌ترین و عالی‌ترین موضوع مشترک این دو قلمرو، انسان و سیر تکاملی اوست که در بسیاری موارد از طریق مطابقت آثار این دو حوزه، نقاط مشترک فراوانی را می‌یابیم. داستان‌های اساطیری شاهنامه، حال و هوای عرفانی دارند و آدمی را به تزکیه باطن، رستن از آز و گرویدن به نیکی دعوت می‌کنند، به گونه‌ای که می‌توان همه این داستان‌ها را به دلیل حالت نمادین و محتوای سرشار از عرفان، عارفانه بشمار آورد. از جمله دلایل دیگر این برداشت عارفانه، نگاه فراوطنی و دور از تعصبی است که در شاهنامه سایه افکننده است؛ چنانکه در عرفان نیز این نگاه فراوطنی و به دور از تعصب، وجود دارد.

بی‌گمان، محدودیت مسئله تحقیق، به شناخت بهتر و بررسی دقیق‌تر مسئله می‌انجامد؛ از همین‌رو، در پژوهش حاضر، بیشتر وارد جزئیات پیوند حماسه (شاهنامه) و عرفان شده و با دید جزئی‌تر و دقیق‌تری، یکی از مفاهیم عرفانی در شاهنامه را بررسی کنیم. این مسئله جزئی و البته مهم، تجلی نفس و مراتب آن در شاهنامه فردوسی است. بسیاری از داستان‌های شاهنامه، ژرف‌ساختی عرفانی داشته و تأویل‌پذیرند؛ در این داستان‌ها، سالک یا سالکانی حضور دارند که در لباس پهلوان یا شاهنشاه با نفس خویش در ستیز هستند. تعدادی از شخصیت‌های شاهنامه را می‌توان به نفس تأویل کرد؛ مسئله اصلی پژوهش حاضر، جستجوی چند شخصیت شاخص در این زمینه است. همچنین در پی عواملی هستیم که منجر به تأویل‌پذیری هر یک از این شخصیت‌ها شده‌است. هرچند در این زمینه تلاش‌هایی صورت گرفته است، اما هنوز هم پژوهش‌های بیشتری را می‌طلبد تا این نوع نگرش به شاهنامه و به حماسه را به ایرانیان و خوانندگان آن بشناساند و آنان را علاقه‌مند سازد.

۲. پیشینه تحقیق

قرائت عارفانه و تأویل رمزی و نمادین شاهنامه نخستین بار از سوی شیخ اشراق -سهروردی- انجام گرفت. او حماسه ملی ایران -شاهنامه- را تجلی‌گاه تفسیرهای ماورایی می‌داند و برداشتی ذهنی و صوفیانه از شاهنامه دارد. در آثار صوفیانه مثلاً در قصاید سنایی غزنوی نیز گاهی از داستان‌های شاهنامه تأویل‌های عارفانه شده و گاهی اعمال آنان با جدال و مبارزه با نفس که مهم‌ترین کار عارف و صوفی است، مقایسه گردیده‌است. سنایی در ماجرای رستم و دیو سپید، تصویر غلبه سالک عارف را بر نفس اماره و جنبه حیوانی وجود خود می‌بیند و اشاره او بدین داستان ناشی از چنین برداشتی است:

آن سیه کاری که رستم کرد با دیو سپید
تا برون ناری جگر از سینه دیو سپید
خطبه دیوان دیگر بود و نقش کیمیا
چشم کورانیه نینسی روشنی زان توتیا
(سنایی، ۱۳۶۲: ۴۲)

عطار نیشابوری نیز شاعر عارفی است که در آثار خود به شخصیت‌ها و داستان‌های شاهنامه، رنگ و بوی عرفانی می‌بخشد. از این پس، محققان و نویسندگان بسیاری با بهره‌گیری از نظریات این بزرگان، از دریچه عرفان به شاهنامه نگریسته‌اند و هریک -البته با تفاوت‌هایی در زاویه دید- آثاری را خلق کرده‌اند. آثار بسیاری در زمینه پیوند حماسه و عرفان از سوی محققان انجام گرفته‌است که برخی از آن‌ها با تحقیق حاضر مرتبط هستند. هرچند در هیچ یک از این آثار به صورت مستقل و مجزا به نفس پرداخته نشده‌است، اما اشاره‌هایی در ضمن مطالب دیگر به این مسئله داشته‌اند. در ادامه به منظور روشن سازی پیشینه تحقیق، این آثار را معرفی می‌کنیم:

از نخستین این پژوهش‌ها رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (پورنامداریان، ۱۳۶۸) است؛ این کتاب در واقع تفسیر و تحلیل داستان‌هایی عرفانی -فلسفی از ابوعلی سینا و سهروردی است که در ضمن آن، به تأویل و تفسیر داستان‌های شاهنامه نیز اشاره می‌کند. حسین رزمجو نیز در انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی (۱۳۶۸) تحقیقات ارزشمندی در این حوزه انجام داده و زمینه کار را برای پژوهش‌گران بعدی آماده کرده‌است. اثر دیگر، کتاب شاهنامه آبخور عارفان (محمودی بختیاری، ۱۳۷۷) است که مؤلف، آن را در پنج بخش تألیف کرده‌است؛ او در این اثر، تفسیرهایی عرفانی از شاهنامه به دست داده و در بخش پایانی، چند داستان شاهنامه را از این منظر بررسی کرده‌است. وی همچنین در ضمن این کتاب، از پایان‌نامه خود با عنوان «شاهنامه و عرفان» نیز یاد می‌کند که ظاهراً اقدام به چاپ آن نکرده‌است و تنها فهرست مطالب آن را ذکر می‌کند. مایه‌های دینی و عرفانی در شاهنامه فردوسی (گودرزی، ۱۳۸۰) نیز از دیگر آثاری است که به شاهنامه از این منظر نگریسته‌است. ماندانا هاشمی نیز در کتاب تجلی عرفان در داستان‌های شاخص شاهنامه (۱۳۸۴) به این مسئله پرداخته و از داستان‌هایی چون زال و رودابه، رستم و سهراب، سیاوش و کیخسرو، تأویلی عرفانی به دست می‌دهد. عرفان در شاهنامه (قائم پناه، ۱۳۸۷)

اثری است که در این زمینه جزو آثار برجسته به شمار می‌آید؛ قائم پناه در این کتاب با استناد به نظریه هرمنوتیک، قرائتی عرفانی از چند داستان شاهنامه دارد. عرفان در شاهنامه (داستان‌های ضحاک و بیژن و منیژه) (۱۳۹۰)، نیز اثر دیگری است از قائم پناه که به دو داستان ضحاک و بیژن و منیژه پرداخته‌است. از فراسوی حماسه تا بلندای عرفان (کرامتی مقدم، ۱۳۹۳) نیز که اخیراً به چاپ رسیده است و مؤلف در این اثر به صورت جامع‌تر و مفصل‌تر به حماسه و عرفان و پیوند این دو پرداخته‌است؛ وی با بهره‌گیری از تحقیقات پیشین، اشتراک مفاهیم حماسی و عرفانی را به خوبی نشان داده و شاهد مثال‌های زیادی از متون مختلف ذکر می‌کند.

نویسندگان مقالات نیز کم و بیش به موضوع عرفان در شاهنامه پرداخته‌اند؛ از آن جمله مقاله «تفسیری دیگر از داستان بیژن و منیژه» (حاجیان نژاد، جعفری، ۱۳۹۰) که تفسیری عرفانی از داستان بیژن و منیژه ارائه می‌دهد. در «پیوند اسطوره و عرفان؛ برداشت‌های عرفانی سهروردی از شاهنامه فردوسی» (نورایی، ۱۳۹۲) نیز همانطور که از نام آن برمی‌آید، برداشت‌های سهروردی از شاهنامه، مورد بررسی قرار گرفته‌است. مقاله دیگر با نام «پیوند ادب و سیاست؛ سیاست و عرفان در شاهنامه» (امینی، ۱۳۸۸) که در آن از سه تیره فکری در شاهنامه سخن می‌رود؛ تیره فکری شاهنامه‌یی یا رستمی، تیره گشتاسبی و تیره عرفانی. مؤلف معتقد است که اندیشه عرفانی یک خواستگاه خود را از شاهنامه گرفته است. همدانی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «حماسه، اسطوره و تجربه عرفانی؛ خوانش سهروردی از شاهنامه» (۱۳۸۸) نگاه تأویلی سهروردی به عناصر و مؤلفه‌های شاهنامه را نشان داده‌است. «داستان رستم و سهراب و مرگ رستم از منظر عرفان» (۱۳۸۴)، «داستان رستم و اسفندیار از منظر عرفان» (۱۳۸۵)، «داستان جمشید از منظر عرفان» (۱۳۸۵) از یدالله قائم پناه است که بعدها مجموعه این مقالات را در کتاب *عرفان در شاهنامه* (۱۳۸۷) به چاپ رسانید. عباس کی‌مش، در مقاله‌ای تحت عنوان «پیوند حماسه با عرفان» (۱۳۷۹) به برخی از وجوه مشترک این دو حوزه پرداخته و شاهد مثال‌هایی از شاهنامه فردوسی ذکر می‌کند. هر یک از این پژوهش‌ها، بخش‌هایی از عرفان موجود در شاهنامه را نشان داده‌اند و اغلب به علت گستره تحقیق، به برخی مفاهیم به صورت گذرا اشاره کرده‌اند. در پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از آثار فوق، تجلی نفس در چند داستان شاخص شاهنامه (داستان‌های جمشید، ضحاک، رستم و سهراب، سیاوش، بیژن و منیژه و رستم و اسفندیار) جستجو کرده و مراتب آن را در قالب شخصیت‌های داستان‌ها نشان می‌دهیم تا از این طریق بتوانیم نمایی از سیر و سلوک انسان کامل و مراحل مبارزه با نفس را در شاهنامه نشان دهیم.

۳. نفس در عرفان و در شاهنامه

عزالدین کاشانی، مفهوم نفس در عرفان را اینگونه تعریف می‌کند: «مراد از آن نفس ناطقه انسانی بود که عبارت است از مجموع خلاصه لطایف اجزای ترکیب بدن که آن را روح حیوانی و طبیعی خوانند و نوری که بر او فایض شود از روح علوی و انسانی و بدان نور، مورد الهام فجور و تقوا گردد» (سجادی، ۱۳۸۳: ۷۶۴ ذیل نفس). شناخت و ادراک کامل این نفس، ممکن نیست؛ زیرا بوقلمون صفت است و هر لحظه در شکل و رنگی متفاوت جلوه می‌کند. نفس اماره، لوازمه و مطمئنه، انواع و مراتب نفس است؛ تا آنگاه که ولایت وجود در تحت تصرف نفس است، آن را نفس اماره خوانند و آنگاه که تدبیر ولایت وجود، به تصرف دل واگذار گردید و با وجود اطاعت نفس از دل، هنوز از صفات نفس و تمرد و سرکشی او بقایایی چند مانده باشد و به همین جهت پیوسته خود را ملامت کند، نفس لوازمه خوانند. در مرحله آخر، چون عروق نزاع و کراهت به کلی از آن منتزع شود و کراهتش به رضا مبدل شود، آن را نفس مطمئنه گویند. نفس اماره، همواره می‌خواهد روح و قلب را از عالم علوی به مرکز سفلی بکشاند و پیوسته خود را به زینتی دیگر بر نظر انسان جلوه می‌دهد و شیطان، جمال غیر واقعی او را تزئین می‌کند. از جمله صفات نفس اماره، عبودیت هوا، نفاق، ریا، دعوی الوهیت، عجب و خود بینی، بخل وامساک، شره و خواستاری، سبکساری و کسالت است. نفس لوازمه، همواره انسان را به خاطر اعمال ناپسند و شیطانی، سرزنش می‌کند. نفس

ناطقه ترک‌کننده هوای نفس و لذات دنیوی است و راضیه و مرضیه است به آن‌چه که خدا می‌خواهد (همان: ۷۶۵-۷۶۸ ذیل نفس).

«آنچه به تکرار در شاهنامه به چشم می‌خورد آن است که هرگاه دیو نفس و اهریمن زشت بر آدمیان غالب شوند، گیتی زشت و تاریک می‌گردد و هرگاه انسان با اهریمن نفس، مبارزه کند روشنایی و زیبایی دنیا را فرامی‌گیرد» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۵). جدال با نفس اماره و سعی در پروراندن نفس مطمئنه به خوبی در داستان‌های شاهنامه نمایان است، چنانکه دکتر رزمجو نیز در اثر خود با عنوان *انسان آرمانی و کامل*، یکی از مضامین همسان در حماسه و عرفان را شیطان‌ستیزی و نفس‌کشی می‌داند. (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۴۹). مباحثی نیز به اهمیت این موضوع چنین اشاره می‌کند: «قهرمان حماسه عرفانی، همان پهلوانی است که در آرزوی جاودانگی است. پس قدم در راهی پرخطر می‌نهد تا با پیوستن به خدای جاودانه، خود را از طریق فناء فی الله، جاودانه (بقاء بالله) سازد. در این راه ناگزیر از ستیز با دشمن قهاری است که دیو نفس است» (مباحثی، ۱۳۹۰: ۴۴۲). در شاهنامه می‌بینیم که رستم بارها با این دیوان مبارزه کرده و آن‌ها را شکست می‌دهد؛ اما باز در جایی دیگر با این دیوها روبه‌رو شده و به جدال می‌پردازد. این خود نشان از وجود نفس و نیروهای شیطانی است که همواره همراه رستم و بر سر راه رسیدن به کمال او، قرار داشته‌اند. در ادامه، جلوه‌های نفس در چند داستان شاهنامه بررسی می‌شود.

۳-۱. داستان جمشید و داستان ضحاک

داستان جمشید از جمله داستان‌هایی است که قابلیت تأویل‌پذیری دارد و می‌توان از منظر عرفان به آن نگریست. پیش از این نیز برخی از محققان که به ژرف‌ساخت عارفانه داستان‌های شاهنامه قائلند، به این مسئله پرداخته‌اند؛ چنانکه قائم‌پناه بر این باور است که جمشید نماد سلیمان است و هر یک از گروه‌های اجتماعی مطرح در این داستان، دارای نمادی عرفانی هستند (قائم‌پناه، ۱۳۸۷: ۸۴-۸۹). عرفان در شاهنامه از همین داستان جمشید آغاز می‌شود؛ او در ابتدای پادشاهی، هرآنچه داشت از لطف ایزد می‌دانست و با بدی مبارزه می‌کرد:

منم گفست با فرّۀ ایزدی
بدان را ز بد دست کوتاه کنم
همم شهریاری همم موبدی
روان را سوی روشنی ره کنم
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۱)

بدین گونه او سیصد سال فرمانروایی می‌کند و اختراعات زیادی می‌آفریند؛ اما در نهایت، دچار خود خدایی گشته و فره ایزدی را از دست می‌دهد:

ز گیتی سر شاه یزدان‌شناس
ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
(همان: ۴۴)

حال این سؤال پیش می‌آید که چرا جمشید با اینکه سالیان درازی در سایه فر ایزدی فرمانروایی کرد و با بدی به مبارزه پرداخت، در نهایت دچار خودخدایی شده و از فرمان حق سرپیچی می‌کند؟ این‌جاست که باید از منظر عرفان نگریست تا به این علل دست یافت؛ نفس اماره جمشید بود که وی را مغرور و فریفته ساخت. تا پیش از این، او بر نفس اماره خویش مسلط بود و خود راهنمای خلق بود؛ اما پس از مدتی نفس اماره بر او غالب گشته و وی را گمراه می‌کند. در واقع جمشید در این داستان نماد سالکی است که در سلوک عارفانه قدم می‌گذارد؛ اما از آنجا که هنوز سالکی مبتدی است و به‌طور کامل از بند تعلقات دنیوی آزاد نگشته، اسیر نفس اماره خویش می‌شود و در تاریکی و گمراهی می‌افتد. در بسیاری از داستان‌های شاهنامه، نفس اماره یا مطمئنه - در قالب یکی از شخصیت‌های داستان ظهور می‌کند؛ یعنی یکی از شخصیت‌ها، نماد نفس هستند چنانکه سهراب نماد نفس اماره رستم است. در داستان جمشید، نفس اماره و مطمئنه در درون خود اوست. هرچند ممکن است برخی چنین گمان کنند که دیوان در این داستان نماد نفس هستند، چراکه معمولاً دیو در متون عرفانی نماد نفس اماره و صفات رذیله آدمی است؛ اما در

داستان جمشید چنین نیست بلکه دیوان نماد انسان‌های دلیر، کاردان، حاذق و چالاک هستند. در کتاب *عرفان در شاهنامه* نیز دیوان داستان جمشید با دیوان داستان سلیمان تطبیق داده شده و آمده است که: «چنانکه در داستان جمشید هم دیوان به فرمان وی کاخ عظیمی - که مناسب پادشاهان قدرتمند بوده - می‌سازند. و این مطابق است با کاخ سلیمان نبی که در باب هفتم کتاب مقدس (کتاب پادشاهان) تحت عنوان «بنای قصر سلیمان» توصیف شده است» (قائم‌پناه، ۱۳۸۷: ۹۵).

با اینکه در آغاز داستان، نفس اماره، درون خود جمشید است؛ اما در ادامه، می‌توان ضحاک را نماد نفس اماره جمشید دانست که بر نفس لوامه او یعنی مرداس غلبه می‌کند. در این میان، ابلیس نقش مهمی دارد و ضحاک را با وسوسه‌های شیطانی و دنیوی خود، می‌فریبد و وامی‌دارد تا مرداس را مغلوب گرداند و به چاه بیفکند:

پس ابلیس وارونه آن ژرف‌چاه
به خاک اندر افکند و بسپرد راه
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۸)

قائم‌پناه نیز ضحاک را نماد نفس اماره و مرداس را نماد نفس لوامه جمشید می‌داند؛ «مرداس از منظر عرفان نماد بعد روحانی و نفس لوامه جمشید در عالم مادی می‌باشد و ضحاک نماد بعد نفسانی او که ابلیس بر نفس او نفوذ می‌کند و با وسوسه‌های او را بر ضد بعد روحانی وی برمی‌انگیزاند و می‌شوراند» (قائم‌پناه، ۱۳۹۰: ۴۹). این‌گونه است که ضحاک پدر خویش را می‌کشد و سپس به سوی فرمانروایی جمشید دست دراز می‌کند:

سبک‌مایه ضحاک بیدادگر
بدین چاره بگرفت گاه پدر
به سر بر نهاد افسر تازیان
بریشان ببخشید سود و زیان
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۸)

شیطان همچنان نفس اماره جمشید (ضحاک) را برمی‌انگیزاند و قدرتمند می‌سازد تا جایی که دو مار آدمی‌خوار بر دوش ضحاک سر برمی‌آورد و ظلم و بیداد شعله‌ور می‌گردد:

دو مار سیه از دو کتفش برست
غمی گشت و از هر سویی چاره جست
(همان: ۵۰)

جمشید در نهایت از نفس اماره خود (ضحاک) شکست می‌خورد و نفس اماره او به فرمانروایی می‌رسد. فریدون نماد نفس مطمئنه است که در حال پرورش و نیرومندی است. ضحاک چون از وجود این نفس مطمئنه آگاه می‌شود سعی در نابودی او دارد؛ اما تلاش و جستجوی او بی‌فایده است:

نشان فریدون به گرد جهان
همی باز جست آشکار و نهان
نه آرام بودش نه خواب و نخورد
شده روز روشن بر و لاژورد
(همان: ۶۱)

محمودی بختیاری نیز به این تعبیر عارفانه اشاره می‌کند و ضحاک را نماد نفس اماره و فریدون را نماد نفس مطمئنه می‌داند و می‌گوید: «ضحاک و فریدون در درون انسانند، باید فریدون درون را پروراند و بارور ساخت تا ضحاک درون را به بند بکشانید» (محمودی بختیاری، ۱۳۷۷: ۲۴۷). ضحاک پیوسته در صدد نابودی نفس مطمئنه (فریدون) است، اما موفق بدین امر نمی‌شود و فریدون می‌بالد و بزرگ می‌شود. پس از اینکه فریدون از ظلم و ستم ضحاک و کشته شدن پدرش توسط او آگاه می‌شود، به نابودی او کمر می‌بندد:

پیویم به فرمان یزدان پاک
برآرم ز ایوان ضحاک خاک
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۶)

هرچقدر فریدون پرورانیده و قدرتمند می‌شود، ترس و اضطراب ضحاکِ نفس، افزون‌تر می‌شود:

چنان بد که ضحاک را روز و شب
به نام فریدون گشادی دو لب
بران برز بالا ز بیم نشیب
شده ز آفریدون دلش پر نهیب

(همان: ۶۶)

در نهایت فریدون بر ضحاک پیروز می‌شود، اما از آنجا که نفس اماره همواره در وجود آدمی وجود دارد و به کلی از بین نمی‌رود، ضحاک نیز بدست فریدون کشته نمی‌شود بلکه فریدون او را در کوهی به بند می‌کشد:

بسستش بر آنگونه آویخته
وزو خون دل بر زمین ریخته

(همان: ۸۵)

فریدون (نفس مطمئنه) وارد کاخ ضحاک شده و تمامی نیروهای بدی را به نیکی و پاکی مبدل می‌کند چنانکه بتان سیه موی را از شبستان ضحاک بیرون می‌آورد و:

بفرمود شستن سرانشان نخست
ره داور پاک بنمودشان
که پرورده بت پرستان بدند
روانشان پس از تیرگی‌ها بشست
از آلودگی سر بیالودشان
چون آسیمه برسان مستان بدند

(همان: ۷۶)

در مقدمه، گفته شد که صفاتی چون عبودیت هوا، نفاق، ریا، دعوی الوهیت، عجب و خودبینی، بخل وامساک، شره و خواستاری، سبکساری و کسالت از صفات نفس اماره هستند؛ تمامی این ویژگی‌ها را در شخصیت ضحاک، آشکارا می‌بینیم. در ادامه داستان‌های شاهنامه نیز می‌توان مبارزه با نفس را مشاهده کرد و شخصیت‌هایی را می‌توان یافت که تعبیر به نفس و مراتب آن می‌شوند، چنانکه فریدون شاهی خود را میان سه پسر خود تقسیم می‌کند و چون ایران که قسمت بزرگ‌تر است به ایرج پسر کوچکترش می‌رسد، برادران او (سلم و تور) او را می‌کشند و این امر موجب پیدایش دشمنی ایران به عنوان نمادی از خیر و نیکی و نیروهای ایزدی و توران به عنوان نمادی از شر و نیروهای اهریمنی می‌شود؛ اما از آنجا که در این تحقیق قصد داریم داستان‌های شاخص در این زمینه را بررسی کنیم، از برخی داستان‌ها می‌گذریم تا به داستان رستم و سهراب برسیم.

۲-۳. داستان رستم و سهراب

همان‌گونه که در عرفان، نفس انسان دشمن و مهاجم است و همیشه با روح و روان اوست، در حماسه نیز مهاجمین بیگانه در برابر قهرمان ملی و یا شاه قرار می‌گیرد. مبارزه دائمی انسان با دیو نفس، مهم‌ترین وجه اشتراک حماسه و عرفان است. انسان فرهیمند حماسه همان انسان کامل عرفان است. در داستان رستم و سهراب، رستم، نماد سالکی است که از مرحله ابتدایی سلوک گذشته است و با نفس اماره خود در ستیز است؛ نفس او همان سهراب است که در نهایت بر او غلبه می‌کند. «رستم پس از گشودن هفت خوان و درهم شکستن دیو سپید هنوز کامل نشده است و در سیر کمال، نقصی دارد که باید برطرف شود در حقیقت داستان رستم و سهراب آخرین مرحله سلوک رستم است» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۱۰).

حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که چه عواملی وجود دارد که می‌توان سهراب را نماد نفس اماره رستم دانست؟ رمز و رازها و رویدادهایی غیر منطقی در این داستان وجود دارد که محققانی همچون قائم‌پناه را بر آن داشته است که سهراب را نماد نفس اماره رستم بدانند؛ چنانکه قائم‌پناه در اثر خود به نام *عرفان در شاهنامه*، کشته شدن پسر، توسط پدری با آن همه خصایل نیک و انسانی را عقلانی نمی‌داند و اینکه خود فردوسی نیز که انسان را از آزار موری بر حذر می‌دارد، چطور به نقد و نفرین رستم نمی‌پردازد؟ وی با توجه به چنین رویدادهای غیر منطقی نتیجه‌می‌گیرد که چنین نکته‌هایی انسان را وامی‌دارند تا بپذیرد قسمت‌هایی از شاهنامه به گونه رمز و کنایه سروده شده است (قائم‌پناه، ۱۳۸۷: ۱۱۶-۱۱۷). قائم‌پناه در جایی دیگر، این تفسیر عرفانی خود را بدینگونه توضیح می‌دهد: «مگر جز این است که رسول خدا (ص) درباره نفس فرموده: «اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک» یعنی دشمن‌ترین دشمنانت نفسی است که بین دو پهلویت قرار دارد و مگر غیر از این است که آنچه در بین دو پهلوی انسان است از

تمامی نزدیکان به انسان نزدیک‌تر است و آیا جز این است که سهراب هم به حسب اینکه از صلب رستم است و پاره جگر اوست، نزدیک‌ترین کس به رستم محسوب می‌شود. پس چه اشکالی دارد که همین شباهت قرابت را کافی بدانیم تا سهراب را نفس رستم به حساب آوریم...» (قائم پناه، ۱۳۸۴: ۸۰).

پس رستم فرزند خویش را نمی‌کشد، بلکه بر نفس اماره خود غلبه کرده و بر آن مسلط می‌شود؛ نفسی که همواره او را به بدی رهنمون و مجذوب می‌کند. از طرفی دیگر، رستم که پهلوانی نیرومند است، نفس او نیز باید نیرومند و قوی باشد تا با او به جدال پردازد. سهراب هم که نماد نفس رستم است پهلوانی نیرومند و قوی است. رستم در این نبرد، ابتدا مغلوب سهراب می‌شود و این می‌تواند اشاره‌ای باشد به جایز الخطا بودن رستم که انسان سالک است. در واقع، اشتباه رستم عدم شناخت سهراب یعنی عدم شناخت نفس خود است. محمودی بختیاری نیز بر همین عقیده است و نبرد رستم با سهراب را نبرد با نفس اماره و دیو درون می‌داند (محمودی بختیاری، ۱۳۷۷: ۳۹۲-۳۹۳). اگر با چنین دیدگاهی به ابیات نخستین داستان رستم و سهراب بنگریم، رمز و رازها و ابهام‌هایی در کلام فردوسی است که جبهه عرفانی داستان را پررنگ می‌کند:

اگر تند بادی برآید ز کنج	بخاک افکنند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش از دادگر	هنرمند گوایمش از بی‌هنر
اگر مرگ داد است بیداد چیست؟	ز داد اینهمه بانگ و فریاد چیست؟
از این راز جان تو آگاه نیست	درین پرده اندر، تو را راه نیست
همه تا در راز رفته فراز	بکس بر، نشد این در راز باز...

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۷-۱۱۸)

رازهایی از جمله اینکه آیا مرگ سهراب داد است یا بیداد، برای هرکسی روشن نیست و حجاب‌هایی بر سر راه است. می‌بینیم که فردوسی خود خردمندانه و هنرمندانه به این رمز و راز داستانش اشاره می‌کند و دریچه‌ای از تأویل‌پذیری آن را به خواننده می‌نماید. رمز و رازی در شاهنامه است که جان تو (خواننده) از آن آگاه نیست و این رازی است پوشیده و پنهان. گستاخی سهراب بر مادر و تهدید کردن مادر خود را به مرگ، دلیل دیگری از رمزگویی این داستان و تعبیر سهراب بر نفس اماره است:

گر این پرسش از من بماند نهان	نمانم تو را زنده اندر جهان
------------------------------	----------------------------

(همان: ۱۲۵)

همچنین می‌توان سهراب را از سوی مادرش، به نیروهای اهریمنی و افراسیاب متصل دانست؛ چراکه زادگاه تهمینه یعنی شهر سمنگان در توران یا در حوالی توران است؛ وقتی که رستم برای شکار به مرز توران می‌رود و رخس را گم می‌کند، به شهر سمنگان می‌رود و با تهمینه دختر شاه سمنگان دیدار می‌کند. افراسیاب در این داستان، نماد شیطانی است که بر وسوسه‌های نفس اماره دامن می‌زند و او را یاری می‌کند؛ هنگامی که خبر لشکرکشی سهراب را می‌شنود، شادمان گشته و سپاهی در اختیار سهراب قرار می‌دهد و از هومان و بارمان می‌خواهد که پدر و پسر همدیگر را شناسند:

پدر را نباید که داند پسر	که بندد دل و جان به مهر پدر
مگر کان دلاور گو سالخورد	شود کشته بر دست این شیر مرد

(همان: ۱۲۸)

این امر از جمله حجاب‌هایی است که بر سر راه رستم سالک، در شناخت نزدیک‌ترین دشمن خود یعنی سهراب نفس، قرار می‌گیرد تا شاید نفس اماره بر سالک پیروز شود. هومان و بارمان، همان نیروهای شیطانی هستند که سهراب نفس را وسوسه و فریب می‌دهند. گردآفرید نیز شخصیتی است که در شورانیدن و ستیزه‌جویی نفس اماره

(سهراب) نقش دارد و همچون ابلیسی است که سهراب را وسوسه می‌کند؛ آنگاه که در نبرد یارای مقاومت با سهراب را نداشت، در پی فریب او برآمد:

نهانی بسازیم بهتر بود
خرد داشتن کار مهتر بود
(همان: ۱۳۴)

با فریب سهراب، دژ را بدست می‌آورد و سهراب را آماده جنگی بزرگتر می‌کند. در نهایت رستم، با کشتن نفس اماره خود - یعنی سهراب - از وسوسه‌های آن فارغ شده و به پروراندن نفس مطمئنه خود - یعنی سیاوش - روی می‌آورد. دلیل دیگری که حال و هوای عرفانی به این داستان می‌بخشد این است که وقتی کاووس از دادن نوشدارو برای درمان سهراب خودداری میکند و سهراب می‌میرد، بایستی رستم با کاووس و دودمانش دشمن و کینه‌جو شود، چراکه کاووس موجب مرگ فرزندش شده است؛ اما میبینیم که نه تنها دشمن نمی‌شود بلکه فرزند کاووس یعنی سیاوش را از فضای ناسالم بارگاه دور می‌کند و می‌پروراند. پس باید سهراب نفس اماره و سیاوش نفس مطمئنه رستم باشد (محمودی بختیاری، ۱۳۷۷: ۳۹۶). عجب و خود بینی و شره و خواستاری، پیروی از هوا و سبکساری از جمله ویژگی‌هایی هستند که شخصیت سهراب را قابل تأویل به نفس اماره ساخته‌اند.

۳-۳. داستان سیاوش

یکی دیگر از داستان‌های شاهنامه که تاب عرفانی دارد و به خوبی نمادهای عرفانی در آن مشخص است، همین داستان سیاوش است. گفتیم که سهراب، نماد نفس اماره رستم است؛ او که قصد نابودی افراسیاب و کاووس را داشت، سرشار از غرور و سرکشی بود و با مادر خود نیز به درشتی سخن می‌گفت و به دنبال فرمانروایی عالم بود. اما رستم بر این نفس اماره چیره شده و عرصه برای نفس مطمئنه رستم گشوده می‌شود. بنابراین می‌توان سیاوش را نفس مطمئنه رستم دانست که او را می‌پروراند و به کمال می‌رساند. قائم‌پناه در خصوص نمادین بودن این داستان می‌گوید: «سیاوش نماد نفس مطمئنه رستم است که با کمک و راهبردها و دستوراتی که پیر طریقتش (کاووس) از گیرودار نفس اماره‌اش آزاد شده به رستم سپرده می‌شود چراکه رستم با کشتن سهراب آزموده شده است و به مقام امامت (والی) رسیده است. او اکنون لایق آن است که بر نفس خویش امیر باشد و این را پیر او (کاووس) به آزمایش و به شهود دریافته است...» (قائم پناه، ۱۳۸۷: ۱۴۰-۱۴۱). اگر اینگونه به شاهنامه بنگریم، بسیاری از گره‌ها و ابهام‌هایی که در ظاهر داستان است و خواننده را سردرگم می‌کند، برطرف خواهد شد. همچنین در این داستان، پیران می‌توانند نماد نفس لوامه و عقل افراسیاب باشد؛ «به همین دلیل پیران از ابتدای برخوردش با سیاوش که نماد نفس زکیه، راستی، درستی و حقیقت است، با کمال احترام و بزرگواری تا می‌کند ... پیران وقتی سیاوش را می‌بیند به احترامش از اسب پیاده می‌شود و به استقبال سیاوش می‌شتابد.

بشد تیز و بگرفتش اندر کنار
بپرسیدش از شهر و از شهریار
بدو گفت کای پهلوان سپاه
چرا رنجه کردی روان را به راه؟
همه بردل اندیشه بد از نخست
که بیند دو چشم تو را تندرست
بیوسید پیران سر و پای اوی
همان خوب چهر دلارای اوی...

نیز براین پایه است که تا پیران به همراه سیاوش و افراسیاب است سیاوش از گزند افراسیاب و سپاهیان در امان است...» (قائم پناه، ۱۳۸۷: ۱۵۱-۱۵۲)، اما همین که افراسیاب، پیران را از نزد خود دور می‌کند، گرسیوز جای آن را می‌گیرد. گرسیوز می‌تواند نماد نفس اماره افراسیاب باشد چرا که وی را وسوسه می‌کند. به طور مثال می‌گوید:

بدو گفت گرسیوز ای شهریار
مگیر این چنین کار پرمایه، خوار
از ایlder گر او سوی ایران شود
بر و بوم ما پاک ویران شود
هر آنکه که بیگانه شد خویش تو
بدانست راز کم و بیش تو

از او خویش‌تن را نگه‌دار باش

شب و روز بیدار و هشیار باش

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۲۹)

وجود ویژگی‌هایی همچون، حیا و پاک‌دامنی، اطاعت و پرهیز از غرور و خودبینی، پرهیز از شهوات و امور دنوی و ... از جمله ویژگی‌های برجسته سیاوش است. بنابراین حماسه عارفانه، براساس کنش‌ها و صفات شخصیت‌ها و نیز به صورت رویدادهای غیرقابل توجیه با استدلال عقلانی در شاهنامه شکل می‌گیرد. علاوه براین، در داستان سیاوش، می‌توان سودابه را نمادی از نفس اماره تعبیر کرد؛ عاقبت سودابه و اظهار عشق او گمان سیاوش را مبدل به یقین می‌کند و این عشق اهریمنی و پلید، آغاز درد بزرگ سیاوش است. او انسان وارسته‌ای است که خداوند می‌خواهد وی را از وسوسه‌های نفس دور کند:

چنین گفت با دل که از کار دیو

مرا دور دارد گیهران خدیو

نه من با پدر بی وفایی کنم

نه با اهرمن آشنایی کنم

(همان: ۲۲۱)

«سودابه تنها با تصرف سیاوش می‌تواند هستی وحشی خود را لگام زند تا چون زین بر پشت معشوق نهاد و بر او فرمانروا شد، در خود آرام گیرد» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

۳-۴. داستان بیژن و منیژه

گفته شد که یکی از رازهای ماندگاری شاهنامه فردوسی، تأویل‌پذیری و رمزی بودن داستان‌های آن است؛ از جمله این داستان‌های رمزی و نمادین، داستان بیژن و منیژه است. «داستان بیژن، داستان آمدن انسان از عالم مینو به گیتی است و انگیزه او را از آمدن به دنیا شرح می‌دهد. این داستان شامل تمام فراز و فرودها و سختی‌هایی است که در این مسیر بر نفس حادث می‌شود. در نهایت، این سفر با بازگشت انسان کامیاب به جایگاه اصلی خود و رسیدن از عشق مجازی به حقیقی پایان می‌یابد» (حاجیان نژاد، جعفری، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

با پیش رو داشتن چنین تعبیری، می‌توان دریافت که نفس و جلوه‌های آن در این داستان نقش برجسته‌ای دارد. بیژن وارد ارمان شهر می‌شود. در آنجا خوکان همان نفس اماره و هواهای نفسانی هستند که انسان‌های آن سرزمین گرفتار آن شده و بیژن مأموریت می‌یابد که آنها را از بین ببرد. بیژن خوک‌های نفس را می‌کشد، اما باز گرگین ابلیس او را به سمت منیژه و هواهای نفسانی او سوق می‌دهد. البته می‌توان گرگین را نیز در این داستان، یکی از جلوه‌های نفس اماره دانست: «در جایی از داستان او در هیئت یک دوست نادان ظاهر می‌شود که می‌توان از آن به نفس اماره تعبیر کرد. زیرا با دمدمه‌ها و وسوسه‌هایش روان بیژن را از راه می‌برد، او را به خطاکاری ترغیب می‌کند. او دشمنی ناآگاهانه می‌کند» (همان: ۱۲۶). منیژه در آغاز دارای همان ویژگی‌های نفس اماره است و بیژن را به دام خود می‌کشد. بیژن با تحمل سختی‌ها و ریاضت، بر منیژه مسلط شده و او را به نفس مطمئنه خود تبدیل می‌کند که در نهایت باعث نجات او از چاه ظلمانی و دنیایی می‌گردد. سرانجام بیژن با کمک نفس مطمئنه - منیژه - و رستم که می‌تواند یک امداد غیبی و یا پیر طریقت باشد، به کمال می‌رسد و به عالم مینو بازمی‌گردد. عطار نیز در الهی‌نامه، تأویلی عرفانی از این داستان به دست می‌دهد. او به مناسبت حکایت رهبان و شیخ ابوالقاسم، چنین می‌گوید:

ترا افراسیاب نفس ناگاه

چو بیژن کرد زندانی در این چاه

ولی اکوان دیو آمد به جنگت

نهاد او بر سر این چاه سنگت

چنان سنگی که مردان جهان را

نباشد زور جنبانیدن آن را

ترا پس رستمی باید در این راه

که این سنگ گران برگیرد از چاه

ترا زین چاه ظلمانی برآرد

به خلوتگاه روحانی درآرد

ز ترکستان پر مکر طبیعت

کند رویت به ایران شریعت

بر کیخسرو و روحت دهد راه
 که تا زان جام یک یک ذره جاوید
 تو را خود رستم این راه پیر است

نهد جام جمت بر دست آنگاه
 به رأی العین بینی همچو خورشید
 که رخس دولت او بارگیر است
 (عطار نیشابوری، ۱۳۵۱: ۷۶)

در این ابیات، افراسیاب به نفس اماره، بیژن به روح انسانی، چاه به جسم، ترکستان به طبیعت و ایران به شریعت، کیخسرو به روح القدس و جام جم به دل رسته از کدورات طبیعت و رستم به پیر راهنما تأویل شده‌اند. داستان رستم و اسفندیار نیز یکی دیگر از مراحل سلوک انسان کامل است که در ادامه به این داستان می‌پردازیم.

۳-۵. داستان رستم و اسفندیار

نبرد رستم و اسفندیار نیز جلوه عارفانه دارد. در بررسی داستان رستم و سهراب و داستان سیاوش، گفتیم که سهراب، نماد نفس اماره رستم است که رستم بر او چیره می‌شود و سیاوش را که نفس مطمئنه اوست، می‌پروراند. حال به داستان رستم و اسفندیار می‌رسیم؛ رستم در هر سه این داستان‌ها همان سالک ره و انسان کامل است که برای سیر تکامل خود می‌کوشد. در داستان رستم و اسفندیار، رستم که نفس مطمئنه او بر او فرمانرواست، با جسم خود در جدال است و می‌کوشد که از دام جسمیت و مادیات رهایی یابد. پس اسفندیار همان جسم اوست که با او در جنگ و ستیز است؛ «جنگ آنان، جنگ میان نفس و جسم است که تا یکی از آن دو ناتوان نشود، دیگری توانا نخواهد بود» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۰).

رستم در تلاش برای شکست تعلقات دنیوی و جسمانی است. این آخرین مرحله سلوک اوست؛ او نفس اماره را شکست داد، نفس مطمئنه را پروراند و حال باید به کلی از تعلقات جسمانی خود خارج شود و به انسانی کامل و آرمانی بدل گردد. پس در یک سوی نبرد، رستم سالک است که نفس مطمئنه خویش را پرورانده و در سوی دیگر اسفندیار جسم است. در این داستان، تشنگی اسفندیار برای فرمانروایی، رمزی است از وسوسه‌ها و تعلقات دنیوی و جسمانی که در تلاش است تا بر سالک چیره شود. در ظاهر داستان، گرزم یکی از نزدیکان گشتاسب است که دائماً از اسفندیار بدگویی می‌کند و این فکر را در سر گشتاسب می‌پروراند که اسفندیار در صدد گشتاسب را از میان بردارد و خود به پادشاهی برسد. براساس دروغ‌سازی گرزم است که شاه بر اسفندیار بدگمان شده و او را در گنبدان دژ به بند می‌کشد. از منظر عرفان «گرزم نماد و سمبل نفس اماره گشتاسب است که با وسوسه‌های سوء خود شاه را به این فکر وامی‌دارد که اسفندیار با توجه به سپاه و لشکری که در خدمت اوست و از نظر پهلوانی و قدرت بدنی و اجتماعی موقعیتی بهتر از گشتاسب دارد، بعید نیست که در آینده تاج و تخت را از او بستاند» (قائم‌پناه، ۱۳۱۳۸۷: ۱۷۹). از طرفی می‌توان گفت که کتایون نماد نفس لواحه است که اسفندیار جسم را سرزنش می‌کند و از نبرد با رستم باز می‌دارد:

مده از پی تاج سر را به باد
 بر این کشتن و شور و تاراج باد
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ۳۰۶)

با وجود وسوسه‌های گوناگون نفس و جلوه‌نمایی تعلقات جسمانی، سرانجام رستم سالک، بر جنبه جسمانی خویش نیز پیروز می‌شود. غرور و سبکساری و شره و حرص فرمانروایی از جمله ویژگی‌های اهریمنی در وجود اسفندیار است. در سایر داستان‌های شاهنامه نیز حال و هوای عرفانی و مبارزه با نفس وجود دارد که در این پژوهش، برای شروع تحقیقات بیشتر در این زمینه، به چند نمونه شاخص آن‌ها اشاره شد.

۴. نتیجه

شاهنامه متنی است که خواننده می‌تواند از زوایای گوناگونی به آن بنگرد؛ چراکه شاهنامه آفریده یک ملت است و

با نظرگاه‌های متعدد. اولین تصویری که در شاهنامه می‌بینیم، تصویر نبردها و پهلوانی‌ها و شمشیر است، اما این تنها یک جنبه از شاهنامه است. با توجه به آنچه در این پژوهش گذشته، شاهنامه آبخور عرفان است؛ ستیز با نفس و رسیدن به کمال از داستان جمشید آغاز می‌شود و تا پایان شاهنامه جلوه‌های گوناگونی دارد. سیر تکاملی انسان کامل و سالک ره، به خوبی در شاهنامه رعایت شده است. در آغاز، سالک (جمشید) تازه بدین وادی گام نهاده و جنبه‌های نفسانی و دنیایی شخصیت او غلبه دارد. به همین خاطر، نفس اماره بر او چیره گشته و شکست می‌خورد. دیگر بار سالک (رستم) به ستیز با نفس برمی‌خیزد و این بار سهراب نفس را می‌کشد. پس از اینکه بر نفس اماره خود چیره می‌شود، نفس مطمئنه سالک (سیاوش) مجال ظهور می‌یابد. رستم نفس مطمئنه (سیاوش) را می‌پروراند. اکنون رستم نماد انسانی کامل و عارف است؛ چنانکه دیدیم، در داستان بیژن و منیژه، رستم به عنوان پیر و انسان کامل، بیژن را از چاه ظلمانی و دنیایی نجات می‌دهد و به عالم مینو رهنمایی می‌کند. در داستان رستم و اسفندیار، دیگر بار جدال سالک (رستم) با جسم خویش (اسفندیار) آغاز می‌شود. رستم در این داستان بر جسم خود پیروز گشته و به نورانیت و تکامل می‌رسد.

از جمله دلایلی که می‌توان شخصیت‌هایی چون ضحاک، سهراب و افراسیاب را به نفس تعبیر کرد، ذکر رویدادهایی است بدون دلایل عقلی و منطقی و همچنین کنش‌ها و اوصاف شیطانی این شخصیت‌ها که موجب تباهی و گمراهی خود و دیگران می‌شوند؛ غرور و خودبینی، شره و حرص فرمانروایی، پیروی از هوا و شهوت، دلبستگی به تعلقات دنیوی، ریا و نفاق، از جمله این اوصافند. بنابراین، می‌توان گفت فردوسی تا اندازه‌ای صوفی مشرب هم بوده؛ یعنی عقاید و خیالاتش شبیه به همان عقاید تصوف بوده که علمای متصوف و فلسفی زمانش مانند غزالی داشتند؛ اما او عقایدش را به زبان حماسه بیان کرده و کسانی چون غزالی و سهروردی عقایدشان را به زبان عرفان بیان داشته‌اند.

منابع

- امینی، علی اکبر؛ «پیوند ادب و سیاست: سیاست و عرفان در شاهنامه»؛ علوم سیاسی، شماره ۲۶۵ و ۲۶۶ مهر و آبان ۱۳۸۸؛ ۲۷۸-۲۸۹.
- پورنامداریان، تقی؛ *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*؛ تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
- جعفری، طیب، چوقادی، زینب؛ «بازشناسی کهن الگوها و عناصر نمادین در داستان بیژن و منیژه»؛ مجله فنون ادبی دانشگاه اصفهان، سال پنجم شماره ۱، پاییز ۱۳۹۲؛ ۱۶۸-۱۵۵.
- حاجیان‌نژاد، علیرضا، جعفری، طیب؛ «تفسیری دیگر از داستان بیژن و منیژه»؛ مجموعه مقالات فردوسی پژوهی، به کوشش منوچهر اکبری، تهران: انتشارات خانه کتاب، ۱۳۹۰.
- دهقان، علی، محمدی، دادرس؛ «تحولات اسطوره سیمرخ در گذر از حماسه به عرفان»؛ فصلنامه علمی-پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»، سال سوم شماره ۱۰، ۱۳۹۱؛ ۵۱-۶۶.
- رزمجو، حسین؛ *انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- سجادی، سید جعفر؛ *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*؛ تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۳.
- عطار نیشابوری، فریدالدین؛ *الهی‌نامه*؛ به تصحیح هلموت ریتز، ج دوم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه*؛ ج ۱، به تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک: *Bibliotheca Persica*، ۱۳۶۶.
- _____ *شاهنامه*؛ ج ۲، به تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: انتشارات مزدا، ۱۳۶۹.
- _____ *شاهنامه*؛ ج ۵، به تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: انتشارات مزدا، ۱۳۷۵.
- قائم پناه، یدالله؛ «داستان رستم و سهراب و مرگ رستم از منظر عرفان»؛ مجله شعر، شماره ۴۲، بهار ۱۳۸۴؛ ۷۶-۸۳.
- _____ «داستان جمشید از منظر عرفان»؛ مجله شعر، شماره ۴۹، پاییز ۱۳۸۵؛ ۶۱-۵۲.
- _____ «داستان رستم و اسفندیار از منظر عرفان»؛ مجله شعر، شماره ۵۰ و ۵۱، زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶؛ ۷۶-۸۳.
- _____ «داستان سیاوش از منظر عرفان»؛ مجله شعر، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۸۴؛ ۱۰۶-۱۰۰.

- _____ عرفان در شاهنامه؛ تهران: نشر حکایتی دگر، ۱۳۸۷.
- _____ عرفان در شاهنامه (داستان‌های ضحاک و بیژن و منیژه)؛ تهران: انتشارات حکایتی دگر، ۱۳۹۰.
- کرامتی مقدم، سید علی؛ *از فراسوی حماسه تا بلندای عرفان*؛ تهران: انتشارات سخن گستر، ۱۳۹۳.
- کی‌منش، عباس؛ *«پیوند حماسه با عرفان»*؛ فلسفه و کلام، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۷۹؛ ۱۲۷-۱۵۴.
- گودرزی، مرتضی؛ *مایه‌های دینی و عرفانی در شاهنامه فردوسی*؛ تهران: انتشارات راه سبحان، ۱۳۸۰.
- مباشری، محبوبه؛ *«کیخسرو عالی‌ترین نماد حماسی-اسطوره‌ای و جایگاه او در ادب عرفانی»*؛ مجموعه مقالات فردوسی پژوهی، به کوشش منوچهر اکبری، تهران: انتشارات خانه کتاب، ۱۳۹۰.
- محمودی بختیاری، علیقلی؛ *«و بار دیگر شاهنامه، رستم و عرفان»*؛ علوم سیاسی، شماره ۵۷، آبان ۱۳۷۴؛ ۵۶-۵۹.
- _____ شاهنامه آبخور عارفان؛ تهران: نشر علم، ۱۳۷۷.
- نورایی، الیاس؛ *«پیوند اسطوره و عرفان با برداشت‌های عرفانی سهروردی از شاهنامه»*؛ فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، سال ۹، شماره ۳۲، پاییز ۱۳۹۲؛ ۵۸-۷۲.
- نهجیری، اصغر؛ *«خصال رستم در شاهنامه: سیمای انسان آرمانی»*؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره سی و هشتم، ۱۳۸۳؛ ۲۱۲-۱۷۵.
- هاشمی، ماندانا؛ *تجلی عرفان در داستان‌های شاخص شاهنامه*، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۴.
- همدانی، امید؛ *«حماسه، اسطوره و تجربه عرفانی، خوانش سهروردی از شاهنامه»*، فصلنامه نقد ادبی، سال ۳، شماره ۷، پاییز ۱۳۸۸؛ ۱۳۷-۱۶۴.



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی